

The Evolution of the Meaning of Science and Its Effect on Eliminating Religious Education from the Iranian Public Education System

Hossein Ra'isi Vanani*

Ali Asghar Eslami Tanha**

Abstract

This study aims at investigating the evolution of the meaning of science and its effect on eliminating religious education from the Iranian public education system. The method of the study is descriptive-analytical through documentary-library technique. The results show that, during centuries, Muslims have always used the concept of 'science' in the meaning of 'fā'iz' (literally, 'successful') and, according to them, the path of seeking knowledge is the very path of human success and salvation. However, since the 19th century, the epistemological foundation of science has changed and sensory science has taken over the responsibility of knowing the surrounding world. The new meaning of science has introduced new capacities for human's domination over the natural and social world, and has established new structures such as the Iranian public education system. This public education system institutionalizes, by producing and promoting the meaning of 'dominant' science, in students' minds and souls, the belief that, in learning science, they should aim at memorizing and acquiring information to overcome the natural and social world for more material profit. Therefore, intentionally or unintentionally, a new kind of education has been put on the agenda of the Iranian public education system, which is in complete opposition to 'religious education', and has finally led to its elimination.

Keywords: evolution of the meaning of science, religious education, successful (fā'iz) science, public education system, dominant science.

* PhD student, mmehrabon1@yahoo.com

** Assistant Professor, Baqer al-Oloum University, Qom, Iran, islamitanha12@gmail.com.

تحول معنای علم و تأثیر آن بر حذف تربیت دینی از نظام آموزش عمومی کشور

حسین رئیسی وانانی*

علی اصغر اسلامی تنها**

چکیده

هدف اصلی این پژوهش، بررسی تحول معنای علم و تأثیر آن بر حذف تربیت دینی از نظام آموزش عمومی کشور است. روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی با استفاده از تکنیک اسنادی-کتابخانه‌ای بوده و نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که طی قرن‌ها، مسلمانان همواره مفهوم «علم» را در معنای «فائز» به کار برده‌اند و به باور ایشان، مسیر طلب علم در واقع همان مسیر فوز و فلاح و رستگاری انسان است. این در حالی است که از قرن نوزدهم بنیان معرفتی علم تغییر کرده و علم حسی عهده‌دار شناخت جهان پیرامون شد. معنای جدید علم، ظرفیت‌های جدیدی برای تسلط و غلبه انسان بر جهان طبیعی و اجتماعی معرفی کرد و به همراه خود ساختارهای جدیدی مانند نظام آموزش عمومی کشور را نیز بنا نهاد. نظام آموزش عمومی کشور با تولید و ترویج معنای علم «غالب»، این باور را در ذهن و جان دانش‌آموزان نهادینه می‌کند که هدف آنها از علم‌آموزی باید به خاطر سپاری و کسب اطلاعات در جهت غلبه بر جهان طبیعی و اجتماعی برای رسیدن به سود و منفعت مادی بیشتر باشد. بنابراین، خواسته یا ناخواسته نوع تربیت جدیدی در دستور کار نظام آموزش عمومی کشور قرار گرفته که در تقابل کامل با «تربیت دینی» بوده و در نهایت به حذف آن منجر شده است.

واژگان کلیدی: تحول معنای علم، تربیت دینی، علم فائز، نظام آموزش عمومی، علم غالب.

مقدمه

در تجربه تاریخی مسلمانان، طی قرن‌ها واژه «علم» همواره در معنای عام و در نسبتی با مفاهیم «تفسیر»، «کلام»، «نور»، و «عقل» به کار می‌رفته است (روزنتال، ۱۳۹۲، ص ۱۴). آنچه در تمامی این مفاهیم مشترک است و به اصطلاح بن‌مایه اصلی آنها را شکل می‌دهد، کشف علم یقینی و در نهایت رسیدن انسان به «فوز» و «فلاح» و «رستگاری» است. براین اساس، معنای علم در ذهن و باور کنشگر مسلمان «علم فائز» بوده و علم‌آموزی، در واقع قدم زدن در مسیر فوز و فلاح و رستگاری است. از این‌رو، دین اسلام طلب علم را برای همه مسلمانان فریضه دانسته؛ «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» (کلینی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۳۰) و بر همین اساس، علم‌آموزی در فرهنگ و سنت اسلامی جایگاه مهمی دارد. در این بین، همنشینی «علم» و «ادب» طی قرن‌ها باعث به وجود آمدن شیوه سنتی آموزش علم شده و در این زمینه آثار و کتاب‌های زیادی از متفکران و دانشمندان اسلامی با موضوع آداب تعلیم و تعلم نوشته شده است. در این سنت آموزشی، «تربیت دینی» هدف اصلی علم‌آموزی قرار گرفته و هر تعلیمی باید با هدف «تربیت دینی» انسان صورت پذیرد.

این درحالی است که از قرن نوزدهم به بعد، بنیان معنای علم تغییر یافت. در قرن نوزدهم به دلیل غلبه معرفت‌شناسی حس‌گرایانه علم حسی به عنوان تنها راه شناخت و ارتباط انسان با جهان خارج معرفی شد. بدیهی است که اگر حس تنها راه شناخت جهان واقع باشد معرفت علمی یعنی معرفتی که عهده‌دار شناخت واقع است، معرفتی خواهد بود که از طریق حس به دست آید و یا دست کم از طریق حس قابل اثبات یا ابطال باشد و یا آنکه از این طریق بتوان آن را تأیید کرد (پارسانیا، ۱۳۸۷، ص ۱۹). با رسوخ، گسترش و پذیرش معنای جدید علم در بین مسلمانان، گسستی بسیار عمیق در فرهنگ کشورهای اسلامی پدید آمد که مانع از دسترسی و رجوع مسلمانان به معنای علم در تجربه تاریخی آنها گردید. علم در معنای جدید آن، امکانات و ظرفیت‌های جدیدی را برای انسان در جهت تسلط و غلبه بر جهان طبیعی و اجتماعی معرفی کرد و هدف غایی انسان از کسب علم همانا «غلبه» بر جهان طبیعی و اجتماعی معرفی شد. بدین ترتیب با تحول معنای علم در دوره معاصر، چرخشی کامل در معنای علم صورت گرفت و علم که در تجربه تاریخی مسلمانان «علم فائز» بود جای خود را به «علم غالب» داد.

معنای جدید علم، تحولی اساسی در فرهنگ اسلامی پدید آورده و تمامی عرصه‌های فرهنگ را دستخوش تغییر و دگرگونی کرده و به همراه خود ساختارهای جدیدی را نیز در کشورهای مسلمان پدید آورد (اقبال، ۱۳۹۶، ص ۲۶۶). ساختارهایی که مبتنی بر آموزه‌های علم جدید پدیدار شدند و

بروز و حضور معنای جدید علم در سطح جامعه را نیز تقویت می‌کنند. از جمله مهمترین ساختارهای نوظهور متأثر از معنای جدید علم، «نظام آموزش عمومی» کشور است که وجود آن تا قبل از مواجهه ایرانیان با معنای جدید علم که در دوره قاجاریه اتفاق افتاد در کشور سابقه نداشته است. در دوره قاجاریه، ایرانیان در حالی با معنای جدید علم مواجه شدند که نظام حاکم بر کشور از درون دچار انحطاط شده و در مواجهه با غرب، شکست‌های زیادی را متحمل شده بود. همین امر سبب شد تا روشنفکران جامعه، ملت خود را در نسبت سنجی با دیگر ملت‌ها، ملتی عقب افتاده و نیازمند به «تغییر» قلمداد کنند. در تلقی ایشان، تجهیز غرب به علم جدید، دلیل اصلی موفقیت ایشان برشمرده و توجه به آموزه‌های علم جدید، یگانه راه برون رفت از وضعیت موجود کشور قلمداد شد (مناشری، ۱۳۹۶، ص ۸۰). حال مهمترین مسئله موجود، چگونگی دستیابی به علم جدید بود که همانا «آموزش مدرن»، کلید اصلی حل این مسئله معرفی گردید. بر این اساس، پیاده‌سازی «نظام آموزشی» مبتنی بر آموزه‌های علم جدید در کانون توجه قرار گرفته و به گزاره‌ای مستحکم و غیرقابل خدشه تبدیل شد.

نظام آموزش عمومی کشور که براساس آموزه‌های علم مدرن ساخت یافته از همان ابتدای شکل‌گیری آن تاکنون، همواره در حال تولید و ترویج معنای «علم غالب» در سطح جامعه بوده است. از همین رو، دانش‌آموزانی که در نظام آموزش عمومی کشور مشغول به علم‌آموزی هستند، هدف اصلی خود از علم‌آموزی را شرکت در نظام توزیع اطلاعات و به دنبال آن توانمندسازی خود برای غلبه بر جهان طبیعی و جهان اجتماعی می‌دانند. به عبارت دیگر، در ذهن و باور دانش‌آموزانی که در نظام آموزش عمومی کشور مشغول به تحصیل هستند اثری از معنای «علم فائز» (که هدف آن رستگاری و رسیدن به کمال انسانی است) وجود نداشته و در عوض معنای «علم غالب» (که هدف غائی آن تسلط بر جهان طبیعی و اجتماعی است) بر جان و باور آنها نشسته است. همین امر سبب شده تا در نظام آموزش عمومی کشور تربیت جدیدی برای دانش‌آموزان رقم بخورد که در آن علم، تنها ابزاری برای غلبه و رسیدن به منافع و سود بیشتر قلمداد گردد.

از این رو، در این مقاله به دنبال این هستیم تا در ابتدا مشخص سازیم که مفهوم علم در تجربه تاریخی مسلمانان در چه معانی به کار می‌رفته است؟ سپس مشخص سازیم که پذیرش قرائت مدرن از معنای علم توسط نخبگان جامعه، چگونه موجب شکل‌گیری ساختار نظام آموزش عمومی در کشور گردیده و در نهایت به حذف تربیت دینی در بزرگترین نهاد آموزش علم در کشور منجر شده است؟

روش پژوهش

در این پژوهش قصد داریم تا در ابتدا معنا و کاربرد مفهوم «علم» در تجربه تاریخی مسلمانان را بررسی کرده و از دریچه تحول معنای علم، مهمترین پیامد استقرار نظام آموزش عمومی کشور یعنی حذف «تربیت دینی» را بررسی کنیم. برای این منظور، از روش توصیفی-تحلیلی با استفاده از تکنیک اسنادی-کتابخانه‌ای استفاده خواهیم کرد. در ابتدا سعی خواهیم کرد تا با تکیه بر اسناد و مدارک موجود اولاً مشخص سازیم که به لحاظ معرفتی، واژه علم در متون دینی و سنت اسلامی در چه معانی کاربرد داشته و در دوره معاصر در چه معنایی به کار می‌رود. همچنین کاربرد جدید معنای علم چگونه باعث به وجود آمدن نظام آموزش عمومی و استقرار آن در کشور گردیده است. در ادامه، مشخص خواهیم ساخت که چگونه نظام آموزش عمومی کشور معنای «علم غالب» را تولید و ترویج کرده و باعث حذف «تربیت دینی» که باید هدف اصلی و نهایی هرگونه علم‌آموزی باشد شده است.

مبانی نظری

در هر فرهنگی «مفاهیم بنیادینی» وجود دارند که باید آنها را در مهمترین و عمیق‌ترین لایه‌های آن فرهنگ جستجو کرد. تغییر در معنای هر کدام از «مفاهیم بنیادین» یک فرهنگ باعث به وجود آمدن تحولات فرهنگی عمیق خواهد شد که می‌تواند به همراه خود تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را نیز در پی داشته باشد (پارسانیا، ۱۳۹۱، ص ۱۴۲). «مفاهیم بنیادین» در فرهنگ‌های مختلف موجد ساختارهایی هستند که متناسب با آن ساخته می‌شوند. ساختارها با توجه به معنایی که به وجود آورنده آنهاست از یکدیگر متفاوت می‌شوند و هر ساختاری تا زمانی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که معنای موجد آن، تغذیه‌کننده آن باشد. مفهوم علم یکی از مفاهیم بنیادین در فرهنگ اسلامی است (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۱۶). به تعبیر جعفریان، «هیچ مفهومی به اندازه علم در ساختن یک تمدن نقش ندارد، چنان‌که توان گفت کلیدی‌ترین مفهوم در بنای یک فرهنگ و تمدن، علم است» (جعفریان، ۱۳۹۸، ص ۲۵). نکته مهمی که توجه به آن ضروری است اینکه علی‌رغم اهمیت معنای علم در همه فرهنگ‌های بشری، معنای واحدی از آن در فرهنگ‌های مختلف وجود ندارد. به‌عنوان نمونه در جاهلیت علم انساب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و در اسلام علم توحید در مرکز همه ارزش‌ها قرار دارد و منشاء فلاح و رستگاری بر شمرده می‌شود. همچنین در فرهنگ امروز غرب علم تجربی و طبیعی رمز اقتدار و توسعه و پیشرفت و بلکه ویژگی منحصر به فرد تمدن بشریت شمرده می‌شود (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۱۶۱-۱۶۳).

از قدیم این سؤال مطرح بوده که منظور اسلام از علمی که آن را فریضه و واجب خوانده چیست؟ در مقام کشف این علم، رویکردهای مختلفی در تجربه تاریخی مسلمانان به وجود آمد که هر کدام سعی می‌کرد تا براساس موضوع و ظرفیتی که دارد «علم فریضه» را تبیین کند. بر همین اساس شهید مطهری در کتاب بیست گفتار چنین بیان می‌کنند که: «متکلمین می‌گفته‌اند مقصود خصوص علم کلام است، مفسرین می‌گفته‌اند مقصود علم تفسیر است، محدثین می‌گفته‌اند مقصود علم حدیث است، فقها گفته‌اند مقصود علم فقه است که هر کسی باید یا مجتهد باشد یا مقلد، علمای اخلاق گفته‌اند مقصود علم اخلاق و اطلاع از منجیات و مهلکات است، متصوفه می‌گفته‌اند مقصود علم سیر و سلوک و توحید عملی است» (مطهری، ص ۱۳۹۶، ص ۲۶۳).

نظر به اهمیت و جایگاه بلندی که دین اسلام برای علم قائل است، این مفهوم در تجربه تاریخی مسلمانان کاربردهای مختلفی پیدا کرده و هر کدام از اندیشمندان و متفکران اسلامی با توجه به موضوع مورد بررسی خود، معنای خاصی از آن را مراد کرده و گسترش داده‌اند (روزنتال، ۱۳۹۲، ص ۲۸). «مفسرین»، «محدثین»، «متکلمین»، «عرفا» و «فیلسوفان» همگی به دنبال این هستند که بهره‌ای از علم یقینی که نزد خداوند است و به واسطه وحی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده ببرند.

بر همین اساس، مفسری که سال‌های زیادی از عمر خود را صرف آموختن علم تفسیر کرده معتقد است که قرآن را باید شناخت و در زوایای آن کندوکاو کرد تا به ژرفا و درونمایه‌اش راه یافت و از رهنمودهایش پند گرفت. استدلال ایشان بر ضرورت آموختن علم تفسیر این است که قرآن کریم در اهمیت تدبیر و اندیشیدن در آیاتش سخن گفته است و مسلمانان را به مطالعه و تفکر در کلامش تشویق کرده است. از طرفی برخی ویژگی‌های قرآن کریم چون غریب بودن بعضی از الفاظ قرآن و فاصله زمانی با روزگار نزول آیات همگی بر لزوم توجه و یادگیری علم تفسیر دلالت دارد (خولی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۱۷۰). بنابراین، می‌توان گفت تفسیر به معنای بیان معانی آیات قرآنی و کشف مقاصد و مدالیل آن است (طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۷). چه اینکه قرآن کلام خداوند است و مهمترین و اصلی‌ترین منبع برای دستیابی به علم الهی است که غایت آن نجات و رستگاری انسان است.

همچنین محدثی که به کسب دانش کافی درباره حدیث، روایان حدیث، اصطلاحات حدیثی، احادیث ضعیف و اشکالات حدیثی اشتغال دارد، بر این باور است که تفکر و تعمق در روایات و احادیث بر جای مانده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در واقع مسیر صحیح دست یافتن به حقیقت است (مجلسی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۹). از نظر ایشان کشف حقیقت از طریق غور در

روایات و احادیث به دلیل نزدیکی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام به منبع وحی الهی، نزدیکترین راه و مهمترین راه برای رسیدن به فوز و فلاح و رستگاری انسان است. به عبارتی، حقیقت در دل احادیث نهفته است و محدث با تخصصی که در موضوع حدیث پیدا کرده است، در مقام کشف آن است (المامقانی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۳۵).

همچنین شخص متکلم با این هدف که طالبان حقیقت را از مرحله تقلید به مرتبه یقین برساند و برای ارشاد طالبان به سوی حقیقت، دلایلی را ارائه می نماید و علیه مخالفان براهینی اقامه می کند و عقاید اسلامی را از تزلزلی که ممکن است توسط دشمنان دین ایجاد شود محفوظ نگه می دارد. از نظر متکلم، براهینی که وی برای حقیقت بیان می کند دلایلی یقینی هستند که عقل به آنها حکم می کند و دلایل نقلی نیز موید آن هستند (برنجکار، ۱۳۹۱، ص ۲۲). ترکیب عقل و نقل نهایت اطمینان را برای متکلم فراهم می سازد و وی در مسیر رسیدن به حقیقت از این دو منبع الهام می گیرد (سوادی، ۱۳۹۱، ص ۶۹). شخص متکلم بر این عقیده است که با استفاده از عقل و نقل و اقامه برهان و دلیل برای اثبات حقیقت، در واقع در مسیر فوز و فلاح و رستگاری قرار دارد؛ بنابراین، از نظر وی علم کلام که وی را به این مهم رهنمون می کند همان «علم فائز» است.

در حوزه عرفان، هر چند تعاریف و تعابیر از حقیقت مختلف و متکثر است اما راه رسیدن به چنین مرتبه ای از شناخت و معرفت یقینی، به وسیله کشف و شهود قلبی و در مسیر سیر و سلوک و ریاضت نفس قابل وصول و ممکن است (انصاریان، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۸۴). از دید عرفا، حقیقت علم همچون نوری است که بر قلب و دل انسان تابیده می شود؛ «الْعِلْمُ نُورٌ يُقَدِّفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۲۴). از دید ایشان، چون نور یقین به قلب و دل انسان تابید، به تماشای عنایتی نائل می شود که قبل از یقین از آن عنایات بی بهره بود. تابش نور علم بر دل و جان انسان باعث می شود که فاصله او با رب الهی کمتر شود و در نتیجه به مقام قرب رسیده و آنچه را قبل از آن نمی دید می بیند (نزهت، ۱۳۸۸، ص ۱۵۶). در اینجا هدف از کسب علم که در تعبیر عرفا همان نور است، رسیدن به قرب الهی و همان فوز و رستگاری انسان است.

فلاسفه با روش عقلی و برهانی، درباره مسائل کلی هستی مانند وجود، ماهیت، علیت و همچنین درباره معرفت، نفس، خدا و دین بحث می کنند (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۵، ص ۳۸). فیلسوف از مزیت اشاره به طیف وسیعی از موضوعات عقلانی در اسلام برخوردار است و می تواند هم به جنبه های ظاهری وحی قرآنی و هم به ابعاد باطنی آنکه در قلب دین نهفته است پردازد (اسلام پور، ۱۳۸۵، ص ۷۳). در تفکر فلسفی فیلسوف مسلمان، هم قرآن و هم جهان اغلب به عنوان جنبه هایی از وحی الهی دیده می شوند که به تفسیر نیاز دارند، و فیلسوف در اینجا نقشی

حیاتی دارد. فلاسفه می‌خواهند آنچه را که در عالم هستی حقیقت دارد، به همان نحوی که تحقق دارد و هست، بفهمند. در این مسیر ایشان از عقل بهره زیادی می‌برند و از نظر ایشان علم عقلی همان فلسفه است که مبنای آن عقل است. موضوع فلسفه موجود و احکام آن است و فیلسوف به دنبال آن است که با اقامه برهان و دلایل عقلی واجب‌الوجود را اثبات کند (نصری، ۱۳۷۷، ص ۸۴).
براین اساس، فیلسوف نیز با تکیه به علوم عقلانی خود را در مسیر فوز و نجات می‌داند.
از آنچه که تاکنون گفته شد، مشخص است که علم در دیدگاه متفکران و اندیشمندان از جمله «مفسرین»، «محدثین»، «متکلمین»، «عرفا» و «فیلسوفان» همواره راهی است که هدف غائی آن رسیدن به فوز و رستگاری و نجات انسان است. به عبارتی، علم در کاربردهای مختلفی که در بین مسلمانان داشته است همواره در معنای «فائز» به کار رفته و در تجربه تاریخی مسلمانان فائز بودن علم امری قطعی و مسلم است.

«تربیت دینی»، هدف اصلی علم‌آموزی در فرهنگ اسلامی

واژه «تربیت» عربی است. معادل لاتین آن «Education» و معادل فارسی آن «پرورش» است. واژه «تربیت» در زبان فارسی، در معانی گوناگونی چون «پروردن»، «پروراندن»، آداب و اخلاق را به کسی «آموختن» و در زبان عربی، به معانی متعددی چون «حضانت»، «اصلاح»، «تدبیر»، «تتمیم»، «تکمیل»، «تأدیبه»، «تغذیه نمودن»، «رشد و نمو کردن» و «تهذیب نمودن» به کار رفته است (بناری، ۱۳۸۳، ص ۱۱۹). با بررسی اجمالی آیات و روایات مشخص می‌شود که در فرهنگ اسلامی هیچ‌کجا بین «تعلیم» و «تربیت» به‌عنوان دو عنصر مجزای از یکدیگر تفکیک صورت نگرفته است و جدائی ناپذیری آنها مفروض تلقی شده و حضرات معصومین علیهم‌السلام ضرورتی در تصریح به آن ندیده‌اند. بر همین اساس، در تفکر دینی «تعلیم و تربیت» متمایز و مستقل از همدیگر نیستند؛ بلکه ارتباط و پیوستگی عمیقی بین این دو برقرار است (شریعتمداری، ۱۳۷۴، ص ۸۵).
به این صورت که «تربیت» معنای جامعی دارد که تمامی فعالیت‌های گوناگون مانند تعلیم، آموزش، تدریس و ... را دربرمی‌گیرد و همه اینها در راستای تحقق یک هدف صورت می‌گیرند (کاردان، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۸).

در تفکر دینی، «تعلیم» یکی از زیرمجموعه‌های «تربیت» و هدف اصلی در واقع همان «تربیت» است. بررسی اسناد و مدارک مختلف حاکی از آن است که تا قبل از مواجهه ایرانیان با معنای جدید علم، از واژه «تربیت» به جای ترکیب عطفی «تعلیم و تربیت» استفاده می‌شده است و در ادبیات قدیم، کاربرد ترکیب عطفی «تعلیم و تربیت» رایج نبوده و هرگاه که معنای آموختن و آموزاندن مورد نظر بوده است، از واژه «تعلیم» استفاده می‌شده است (حسنی و نوید ادهم، ۱۳۹۱، ص ۴۸).

برای تأیید این مدعا، در ادامه به برخی از نمونه‌های کاربرد واژه «تربیت» به جای ترکیب عطفی «تعلیم و تربیت» در ادبیات قدیم اشاره می‌کنیم.

۱. رودکی سمرقندی (متوفی ۳۲۹ ه.ق) در دیوان اشعار خود از واژه «تربیت» استفاده کرده است و در آنجا «تربیت» را ناظر به کلیت وجود آدمی دانسته است:

بنلاد^۱ توشد تربیت خواجه و لیک بنلاد تو سست همچو بنیاد تو باد

۲. در کتاب قابوس نامه که یکی از آثار تربیتی مشهور به زبان فارسی است، ترکیب عطفی «تعلیم و تربیت» به کار نرفته است. اما در شش مورد از واژه «تعلیم» استفاده شده است که منظور نویسندگان آموزش فن یا حرفه بوده است همچنین در فراز «... و در هر علمی که مر او را آموزی اگر معلمان از بهر تعلیم مر او را بزندان شفقت مبر، بگذار تا بزندان که کودک علم و ادب و هنر به چوب آموزد نه به طبع خویش». در اینجا به قرینه قرارگیری علم و ادب و هنر در کنار یکدیگر، منظور از واژه «تعلیم»، تربیت به معنای عام کلمه آن منظور شده است. همچنین در صفحه ۱۹۴ این کتاب، تعلیم تنها در معنای آموزش به کار رفته است: «و به تعلیم کردن نرد منشین و یا خود نرد و شطرنج باختن مشغول مشو» روشن است که در اینجا منظور از واژه «تعلیم» آموزش بازی تخته نرد می‌باشد.

۳. سنایی غزنوی (متوفی ۵۴۵ ه.ق) در دیوان اشعار خود نزدیک به پانزده بار از کلمه تعلیم و تربیت استفاده کرده است. به طور نمونه، در ابیات زیر تعلیم و تربیت با هم به کار رفته‌اند و به روشنی مشخص است که تربیت در اینجا فرایند جامعی است که تعلیم از مصداق‌های آن است.

در ره روش عقل تو ما که تیریم وز پرورش لفظ تو ما مهتر جانیم
از تقویت جزع تو خریدیم و بزرگیم وز تربیت عقل تو پیریم و جوانیم
سنایی در غزل دیگر می‌گوید:

کان دین را مایه همچون بدن را پنج حس لشکری مر ملک عز را چون نبی چار یار
تربیت یاب از پدر چون آفتاب آسمان علم ها گیر از پدر چون بخردان از روزگار

۱. در اینجا منظور بنیاد دیوار و عمارت است (لغتنامه دهخدا).

معنای جدید علم و ایجاد بحران فرهنگی

پیدایش علم در معنای جدید، در قرن نوزدهم رخ داد؛ به طوری که در این قرن شاهد پایان فلسفه طبیعی و ابداع علم جدید هستیم و به دنبال آن تاریخ‌نگاری علم آغاز می‌شود (Schaffer, 1986, p413). واژه دانشمند (scientist) را ویلیام وول^۱ در ۱۸۳۳ وضع کرد و اگرچه تا پایان قرن رواج چندانی نیافت، لکن نشانه پیوندی جدید و مهم میان رشته‌هایی بود که زمانی مستقل بودند (Ross, 1962, p65-86). انجمن بریتانیایی توسعه علم^۲ در اوایل ۱۸۳۰ تأسیس شد و با تأسیس انجمن‌هایی از این دست پژوهش‌های علمی جان تازه گرفت. پس از آن، به تدریج تاریخ طبیعی که زیر سیطره کلیسا بود به زیست‌شناسی علمی تبدیل شد و سایر علوم نیز از قیومیت کلیسا خارج شدند (حسامی‌فر، ۱۳۹۳، ص ۵۰).

علم در معنای جدید، معرفتی بود که عهده‌دار شناخت و کشف خارج بود و بدین ترتیب، علم حسی به‌عنوان تنها راه شناخت و ارتباط انسان با جهان خارج معرفی شد. بدیهی است که اگر حس تنها راه شناخت جهان واقع باشد معرفت علمی (یعنی معرفتی که عهده‌دار شناخت واقع است)، معرفتی خواهد بود که از طریق حس به دست آید و یا دست کم از طریق حس قابل اثبات یا ابطال باشد و یا آنکه از این طریق بتوان آن را تأیید کرد (پارسا، ۱۳۸۷، ص ۱۹).

این درحالی است که معنای علم در فرهنگ دینی معنایی عام داشته و علاوه بر منبع حس، از منابع معرفتی دیگر مانند وحی و نقل نیز بهره برده (علیدوست، ۱۳۸۱، ص ۸۵). اگر به صورت دقیق به ترجمه «science» به «علم» بنگریم، متوجه خواهیم شد که همان‌طور که فرانتس روزنتال در کتاب دانش پیروزمند مطرح می‌کند نه مفهوم «علم» قابل ترجمه به زبان‌های غربی است و نه مفهوم «science» امکان ترجمه به زبان‌های اسلامی را دارد (روزنتال، ۱۳۹۲، ص ۱۲). این درحالی است که نخبگان و روشنفکران جامعه ایران اگرچه در آستانه ورود علم به ایران بر یگانگی این دو مفهوم تأکید ورزیدند، اما عملاً با آمیختن این دو، چیز جدیدی را در ایران خلق کردند که هم این است و هم آن؛ ولی نه این است و نه آن. وضعی که کلیت آن بعد از گذشت ۱۵۰ سال هنوز هم البته با فراز و نشیب‌هایی تداوم داشته است. به هر حال، ترجمه «science» به «علم»، از یک سو جامعه ایران را به کلی از میراث گذشته محروم کرد و از سوی دیگر توهمی از یکی انگاشتن سنت اسلامی و افکار جدید پدید آورده است که هر دو از مختصات مهم مدرنیته تحقق یافته در ایران محسوب می‌شوند (مناشری، ۱۳۹۶، ص ۲۴۸).

1. William Whewell

2. British Association Advancement Science

با ترجمه «science» به علم، رویکرد مسلطی در بین جامعه دینی ایران شکل گرفت که براساس منابع دین اسلام و اهمیتی که برای علم قائل است، فراگیری علم امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. علم مدرن، در واقع همان علم و دانش است که فراگیری آن فریضه‌ای برای همه مسلمانان است «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» (کلینی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۳۰). پس مسلمانان باید آن را فرا بگیرند. در باور و تلقی ایشان از معنای جدید علم، علم جدید، از آن جهت که علم است نمی‌تواند با اسلام متضاد باشد؛ زیرا علم در تفکر اسلامی اهمیتی سترگ دارد. این شعارها و توصیه‌ها اغلب از طرف روشنفکران مطرح می‌گردید و قهرمان اصلی این میدان، دانشمندان یا علمای دینی نبودند؛ بلکه روشنفکران و مصلحانی بودند که علم مدرن را ابزاری برای قدرت و پیشرفت می‌دیدند (مناشری، ۱۳۹۶، ص ۲۵۱).

از طرفی در خلال جنگ‌های ایران و روسیه و شکست‌های پی‌درپی ایرانیان در این جنگ‌ها و انحطاط فزاینده ایران از درون، در ذهن برخی از روشنفکران و دولتمردان این سؤال به وجود آمد که دلیل عقب‌ماندگی ما از دنیای پیرامون چیست و چگونه می‌توان در مسیر پیشرفت مانند سایر کشورها قرار گرفت؟ ژوبر نماینده ناپلئون بناپارت که در ۱۸۰۶ میلادی به ایران آمده بود به خوبی تلاش برخی از دولتمردان برای فهم راز ترقی و نیرومندی اروپاییان را گزارش کرده است. «عباس میرزا» نایب السلطنه و ولیعهد فتحعلی شاه از وی پرسش کرده بود: «... نمی‌دانم این قدرتی که شما اروپایی‌ها را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟ مگر جمعیت و حاصلخیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است؟ یا آفتاب که قبل از رسیدن به شما به ما می‌تابد، تأثیرات مفیدش در سر ما کمتر از سر شماست؟ یا خدایی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسان است، خواسته شما را بر ما برتری دهد؟ گمان نمی‌کنم. اجنبی حرف بزن! بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم؟» (رحمانیان، ۱۳۸۲، ص ۳۳).

معرفی «آموزش مدرن»، به‌عنوان راهکار برون رفت از بحران

در غرب، اندیشمندان بزرگی بر این امر تأکید کرده‌اند که «اجوکیشن» پیش شرط پیشرفت جامعه است و تمامی آنها مشترکاً بر نقش «اجوکیشن» در پیشرفت اجتماعی و سیاسی انسان و جامعه تأکید داشته‌اند (مناشری، ۱۳۹۶، ص ۸۴). بر همین اساس، در دوره قاجاریه از منظر بسیاری از متفکران ایرانی که تعدادشان در حال افزایش بود، «آموزش مدرن» یکی از منابع مخفی و اصلی پیشرفت غرب قلمداد می‌شد (لوئیس، ۱۹۶۴، ص ۳۷). روشنفکران ایرانی همچون دیگر هم‌جبهه‌ایانشان در تمام خاورمیانه، در اینکه «آموزش مدرن» را علاج تمام مشکلات کشور و ملتشان بدانند، یک صدا بودند.

از نظر ایشان، آموزش ظاهراً یک نهاد کاملاً مجزاً از ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نگریسته می‌شد و به همین دلیل تصور می‌شد که می‌توان آن را همچون صندوقی از محصولات صنعتی از کشورهای توسعه یافته به کشورهای توسعه نیافته حمل کرد (مناشری، ۱۳۹۶، ص ۵۷).

از این رو ایده اقتباس آموزش غربی به عنوان امری حیاتی برای ترقی و توسعه کشور در میانه قرن نوزدهم در میان روشنفکران فراگیر شد. آنها استدلال می‌کردند که کشور باید برای دستیابی به آزادی سیاسی و پیشرفت اجتماعی-اقتصادی روش‌های آموزش غربی را اقتباس کند. از طرفی برخی روشنفکران با توجه به بیسوادی گسترده و ساختار طبقاتی انعطاف‌ناپذیر با بهره‌گیری از اصول آموزش لیبرال، آموزش توده‌ای برای پیشرفت کلیت جامعه و همین‌طور تک تک افراد را تجویز می‌کردند. به‌طور مثال سپه سالار از این صحبت می‌کند که این وظیفه هر حکومت است که به خاطر منافع دولت و مردم والدین را وادار به فرستادن فرزندانشان به مدرسه کنند. بدین ترتیب ایده اقتباس نظام آموزش غربی به یکی از پر تکرارترین موضوعات در آثار روشنفکران تبدیل شد (مناشری، ۱۳۹۶، ص ۲۳۹).

ترویج «علم غالب» توسط نظام آموزش عمومی در دوره‌های قاجاریه، پهلوی و جمهوری اسلامی

همانطور که بیان گردید، کاربرد معنای علم در تجربه تاریخی مسلمانان همواره «علم فائز» بوده و مسلمان طالب علم، معتقد بوده که مسیر علم همان مسیر فوز و فلاح و رستگاری است و هدف غائی از کسب علم، رسیدن به مقام قرب الهی است. با ورود معنای جدید علم به کشور در دوره معاصر، تحولی عظیم در نحوه نگرش طالبان علم رخ داده و معنای دیگری از علم جایگزین «علم فائز» گردیده است. علم در معنای جدید آن، دیگر مسیری برای فوز و فلاح و رستگاری طالب علم قلمداد نمی‌شود. بلکه صرفاً ابزاری است که طالب علم با اخذ آن می‌تواند بر جهان طبیعی و اجتماعی «غلبه» کرده و به منافع دست پیدا کند. علم در معنای غالب، علمی است که صرفاً هدف آن آموختن راه‌ها و روش‌هایی برای غلبه کردن انسان بر جهان طبیعی و جهان اجتماعی است. بر این اساس، علم همانند ابزاری است که انسان می‌تواند با کسب آن بر محیط پیرامون خود غلبه کرده و بر آن چیره گردد. در این صورت است که انسان می‌تواند به منافع مادی زیادی دست پیدا کند. از این رو، دانش‌آموزی که در نظام آموزش عمومی مشغول کسب علم می‌شود از همان ابتدا با این تلقی از معنای علم مواجه می‌شود که علم ابزاری است برای غلبه. با این طرز تلقی از علم، دیگر علم برای خود رسالت رستگاری انسان را قائل نیست و طالب آن می‌داند که باید با حفظ و به‌خاطر سپاری دسته‌ای از اطلاعات که از آنها تعبیر به علم می‌شود، شیوه‌های غلبه بر طبیعت را بیاموزد.

روند استقرار «علم غالب» و به محاق رفتن «علم فائز» تحولی نیست که یک دفعه و در زمان کوتاهی رخ داده باشد. چه اینکه در ابتدا این معنای جدید از علم، بر روشنفکران جامعه تأثیر گذاشته و مورد پذیرش آنان قرار گرفته و در مراحل بعدی و به واسطه همه‌گیر شدن سیستم آموزش عمومی در سطح کشور، در سطح کل جامعه معرفی شده و مورد پذیرش توده مردم نیز قرار گرفته است.

در دوره قاجاریه، دانشجویانی که برای تحصیلات به غرب می‌رفتند و مدتی در آنجا مشغول به تحصیلات می‌شدند، بعد از اینکه به کشور مراجعه می‌کردند، دارای شأن، ارزش و احترام اجتماعی خاصی بودند و معمولاً هم در مشاغل دولتی رده بالا مشغول به کار می‌شدند (مناشری، ۱۳۹۶، ص ۱۳۰). می‌توان گفت باور و تلقی «کار و شغل» در قبال «تحصیل» از اینجا شروع شد و در دوره‌های بعدی با استقرار نظام آموزش عمومی در سطح جامعه کاملاً فراگیر شده و گزاره «تحصیلات به مثابه تضمین شغل آینده» در سراسر جامعه منتشر گردید.

در دوره پهلوی اول و دوم به واسطه گسترده شدن نظام آموزش عمومی در سطح جامعه، بسیاری از خانواده‌ها دانش‌آموزان را به مدارس می‌فرستادند با این امید که به واسطه تحصیلات و اخذ مدرک، آینده شغلی آنها تضمین گردد. در این دوره، تأکید بر رشته‌های مربوط به علوم طبیعی و تجربی مانند پزشکی، مهندسی و... از آن جهت که دانش‌آموزان با قرارگیری در مسیر کسب این علوم شانس و امکان بیشتری برای حضور در مشاغل پردرآمد نسبت به علوم الهیات و امثال آن را داشتند، ارجحیت بیشتری پیدا کرد. همچنین ساختار مدرنیزه شده جامعه ایران نیز با ارزش دادن به فارغ‌التحصیلان این رشته‌ها نسبت به سایر رشته‌ها، رجحان شکل گرفته را تقویت می‌کرد. همچنین این باور در بین خانواده‌ها ترویج و گسترش یافت که دانش‌آموزان آنها باید دروسی که نظام آموزش عمومی به آنها ارائه می‌کند را خوب بخوانند تا از آینده‌ای که در آن مجبور باشند کار یدی انجام دهند فاصله بگیرند. به عبارت دیگر، درس خواندن در مقابل کار یدی قرار گرفته و نظام بندی، مسلماً مشاغلی که دولتی و به اصطلاح «مشاغل پشت میز نشین» هستند اولویت یافته و مشاغلی که وابسته به کار یدی هستند ارزش به مراتب پایین‌تری پیدا کردند. از این رو، «درس خواندن» (آموزش) و «کار یدی» دو اصطلاح مخالف هم تلقی شد (مناشری، ۱۳۹۶، ص ۱۴۲). بنابراین، دغدغه اصلی خانواده‌ها و دانش‌آموزان این بود که آموزش و تحصیل به آنها کمک کند که هرچه سریعتر از نردبان اجتماعی و حکومتی بالا روند و آینده شغلی و کاری آنها هرچه بهتر تضمین شود.

در بهمن سال ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی ایران به وقوع پیوست و پس از آن، آموزش عمومی در ایران با همان زیرساخت‌هایی که در دوره پهلوی ایجاد شده بود ادامه یافت. نه در حوزه نظر و نه در حوزه عمل، درباره توقف نظام آموزش عمومی سابق تصمیمی از سوی سیاست‌گذاران آموزشی جمهوری اسلامی صورت نگرفت و عملاً قطار آموزش عمومی پس از وقفه‌ای بسیار کوتاه، حرکت خود را مجدداً بر همان مسیر ریل‌گذاری شده از قبل آغاز کرد. با این حال تغییرات محتوایی بسیار زیادی با هدف اسلامی‌سازی متون آموزشی در نظام آموزش عمومی صورت گرفت اما ساختار نظام آموزش عمومی تقریباً دست‌نخورده بر همان مدار سابق باقی ماند. مهمترین تغییراتی که در نظام آموزش عمومی کشور در دوره جمهوری اسلامی ایران رخ داد را باید در تغییرات محتوایی یا به اصطلاح اسلامی‌سازی متون آموزشی پی‌گرفت. اسلامی‌سازی در قلمرو برنامه درسی، به تأکید بیشتر بر «آموزش اخلاقی» و تعریف دروس ارتقادهنده آگاهی دانش‌آموزان از تاریخ، فرهنگ اسلامی، ادبیات و هنر انجامید. دروسی درباره اصول دین به بخشی از برنامه درسی استاندارد مدارس تبدیل شد. اما در حوزه منابع درسی کماکان بسیاری از کتاب‌های درسی رژیم سابق در حوزه علوم طبیعی و تجربی (به‌خصوص در دبیرستان‌ها) همچنان کاربرد دارند و حتی نسبت به علوم دینی رجحان بسیار بیشتری نیز پیدا کرده‌اند.

در دوره جمهوری اسلامی نیز به آموزش به چشم اولین و مهمترین عامل که می‌تواند خانواده‌ها و فرزندانشان را از چنگال فقر و ناآگاهی نجات دهد نگریسته شد. اکنون در باور عمومی مردم کشور، نوعی «ایمان عمیق» به قدرت آموزش شکل گرفته که می‌تواند شان و منزلت اجتماعی را نه فقط برای فرزندان، بلکه برای کل خانواده به همراه داشته باشد. بعد از گذشت حدود چهار دهه، کماکان نظام آموزش عمومی بر همان مسیر قبل حرکت می‌کند؛ البته باید به این نکته توجه داشت که در حوزه محتوای دروس تغییرات اساسی و بنیادی رخ داده است اما ساختار نظام آموزش عمومی تقریباً دست‌نخورده باقی مانده و بسیاری از مشکلاتی که قبلاً وجود داشت اکنون نیز حتی به صورت جدی‌تر وجود دارند.

در نظام آموزش عمومی کنونی کشور، همچنان معنای «علم غالب» مسلط است و تغییرات در محتوای درسی همچون اضافه کردن دروسی مانند، «علوم دینی»، «تعلیمات دینی»، «دین و زندگی»، «آئین زندگی» و ... در کنار دروسی که مبتنی بر علوم طبیعی و تجربی هستند نتوانسته است آن‌گونه که باید معنای مسلط علم در ذهن و باور دانش‌آموزان و خانواده‌ها را تغییر دهد و کماکان علوم طبیعی و تجربی، علوم دارای اولویت هستند. جواب به سؤال کلیشه‌ای «می‌خواهی در آینده چه کاره شوی؟» که معمولاً از دانش‌آموزان در حین ورود به مدارس پرسیده می‌شود، خود

گویای این امر است که کماکان رشته‌های پزشکی، فنی، مهندسی و ... در اولویت هستند و ارزش به مراتب بیشتری از رشته‌های الهیات، کلام، فلسفه و ... دارند. چراکه معمولاً از دانش‌آموزان این انتظار می‌رود که در جواب این سؤال، رشته‌های تجربی و مهندسی را به‌عنوان جواب برگزینند و این خود نشان از ارزش و اولویت داشتن این رشته‌ها نسبت به رشته‌های الهیات، فلسفه، کلام و ... دارد. همچنین نوع طراحی خود سؤال نیز این باور را در ذهن دانش‌آموزان قرار می‌دهد که هدف اصلی و غائی از حضور در مدرسه باید در جهت کسب شغل و در پی آن کسب درآمد در آینده باشد. بنابراین، در نظام آموزش عمومی کشور از همان ابتدایی که دانش‌آموز وارد مدرسه می‌شود در ذهن و باور ایشان این ایده قرار داده می‌شود که اگر می‌خواهید در آینده مشاغل همراه با درآمد بالا داشته باشید باید به سمت رشته‌های تجربی، فنی، مهندسی و ... بروید و درس خواندن در مدرسه باید با این هدف دنبال شود. از این رو، تلقی «درس و تحصیلات» در مقابل «کار و اشتغال» از همان ابتدای ورود دانش‌آموزان به مدارس در جان آنها نشسته و در نظام فکری آنها نوعی ارزش‌گذاری نسبت به رشته‌های مختلف شکل می‌گیرد که در آن رشته‌های مربوط به الهیات و دین که طبیعتاً بازار کار و درآمدی برای آنها متصور نیست از ارزش به مراتب پائین‌تری برخوردار هستند.

بدین ترتیب، نظام آموزش عمومی با قدرت هرچه تمام‌تر معنای «علم غالب» را در سراسر جامعه نهادینه می‌کند و با چیره شدن این معنای از علم، «علم فائز» که در تجربه تاریخی مسلمانان معنای مسلط بود به محاق رفته و به‌طور کامل به دست فراموشی سپرده شده است.

حذف «تربیت دینی»، مهمترین پیامد استقرار نظام آموزش مدرن در ایران

با انقلاب اسلامی ایران امیدهای زیادی برای احیای «تربیت دینی» به وجود می‌آید. انقلاب اسلامی گرچه بندها و موانع سیاسی تکوین یک نهاد مستقل علمی را از دست و پای سازمان‌های علمی گشود لکن اندام ناآزموده و توان‌رنجور این سازمان‌ها به گونه‌ای نبود که حتی به ترسیم وضعیت مطلوب پرداخته و حرکتی منظم و جهت‌دار را به سوی آن آغاز کند (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۱۹۰). در اواخر دوره قاجاریه، برخی از روشنفکران با تأثیرپذیری از معنای جدید علم، تصور می‌کردند که می‌توان «آموزش مدرن» را بدون توجه به تربیتی که مدنظر آن است اخذ کرده و از مزایا و فوائد آن بهره‌مند شد. در تصور ایشان «آموزش مدرن» به مانند یک جعبه ابزار تلقی می‌شد که به‌وسیله آن می‌شود عقب‌ماندگی کشور در ابعاد مختلف علم و فناوری را جبران کرد (مناشری، ۱۳۹۲، ص ۳۰۲). اما این ایده چگونه در ذهن روشنفکران قرار گرفت؟ شاید بتوان

سرآغاز شکل‌گیری این ایده را معادل‌گذاری واژه «Education» به ترکیب عطفی «تعلیم و تربیت» دانست.

ترجمه اجوکیشن به ترکیب عطفی «تعلیم» و «تربیت» پیامدهای منفی زیادی را به دنبال داشته است؛ چراکه استفاده از لفظ جداگانه، ناخواسته جدایی این دورا در اذهان تداعی نمود (حسنی و نوید ادهم، ۱۳۹۱، ص ۵۴). ترکیب عطفی «تعلیم و تربیت»، به تدریج به یکی از پرکاربردترین واژه‌ها نزد متفکران و روشنفکران جامعه تبدیل شد. گسترش کاربرد ترکیب عطفی «تعلیم و تربیت» تا بدانجا پیش رفت که در سال ۱۳۴۳ نام وزارتخانه فرهنگ، به وزارتخانه «آموزش و پرورش» تغییر نام یافت.

اما رفته رفته روشنفکران جامعه ایران به این نتیجه رسیدند که أخذ علم مدرن بدون توجه به روش‌های تربیتی آن امکان‌پذیر نیست. ایشان تصریح می‌کردند که به جای «تزیق عقاید و تربیت اخلاق نیکو»، مدارس باید دانشجویان خود را برای «مشارکت سازنده در ساختن ایرانی جدید» آماده سازند. از اینجاست که کم‌کم ایده نیاز به تربیت و پرورش انسان‌هایی جدید با تفکراتی جدید، در ذهن متفکران و روشنفکران جامعه قرار گرفت. ابراهیم بیگ در کتاب سیاحت نامه خود که در سال ۱۳۱۵ منتشر شده است به لازم و ضروری بودن أخذ تعلیم تربیت جدید اشاره می‌کند: «ملت ایران از اقوام مغرب زمین در ذهن و ذکاوت و هنر و شجاعت پای کمی ندارند، تنها محتاج تعلیم و تربیت‌اند» (اکبری، ۱۳۸۵، ص ۸۹). از این‌رو، روشنفکران جامعه نسخه جدیدی برای پرورش و تربیت انسان ایرانی پیچیدند که با «تربیت دینی» سرسازگاری نداشته و به دنبال جانشینی و حذف آن بوده است. در این بین، نظام آموزش عمومی با تزیق گسترده معنای جدید علم (علم غالب) در سطح جامعه، مهمترین نقش را برای به وجود آوردن تربیت جدید و حذف «تربیت دینی» در سطح جامعه ایفا می‌کرد.

روند حذف تربیت دینی در دوره پهلوی اول و دوم به نقطه اوج خودش می‌رسد. رضاشاه به همراه روشن‌فکران لیبرال همگی معتقد بودند که «پرورش» هدف اصلی «آموزش» است. پرورش صحیح از نظر آنها، باید پرورشی باشد که در تحقق اهداف رژیم به آنها کمک کند. در نگاه‌شان هدف آموزش تنها فراهم کردن علم نبود، بلکه انتقال عقاید شهروندی در جهت منافع رژیم بود تا نسل بعدی را نسبت به حکمت و عدالت رهبری موجود متقاعد کند و اشتیاق آنها را به فدا شدن برای چنین رژیمی برانگیزاند (مناشری، ۱۳۹۶، ص ۲۹۴). دشتی که از موافقان نظام آموزش عمومی بود استدلال می‌کرد که: «مدارس باید وجدان جوانان ما را قالب‌ریزی کند، میهن‌پرستی به آنها بیاموزد تا آنها با خرسندی برای فداکاری برای اجتماعشان و وطنشان آماده شوند، از گذشته

پرافتخار ملتشان آگاه گردند و غرور ملی لازم برای اینکه مصمم و متهیج با هر متجاوز بیگانه رودررو شوند را به دست آورند. مدارس ابتدائی باید روحیه تعهد و احترام به قانون و حاکمان بلندمرتبه کشور را تزریق کند» (دشتی، ۱۳۱۳، ص ۳۲۸).

تربیت جدید و بی توجهی به ابعاد تربیت دینی در دوره محمدرضاشاه نیز با سرعت و قدرت هرچه تمام تر پی گیری شد. سه ماده از نوزده ماده انقلاب سفید محمدرضاشاه در مورد «انقلاب آموزشی» بود. از دیدگاه او آموزش صرفاً ابزاری برای مدرنیزاسیون ایران نبود، بلکه وسیله ای برای جلب پشتیبانی عمومی و وحدت در حکومت سلطنت مطلقه به حساب می آمد (مناشری، ۱۳۹۶، ص ۳۸۴-۳۹۵). تمایل شاه برای یکپارچه سازی آموزش و میهن پرستی در کنفرانس آموزشی سالانه که از سال ۱۳۴۷ آغاز شده بود عملی شد. در اولین کنفرانس، اعضا صراحتاً اعلام کردند که مدارس - شامل دانشگاه ها - باید حفظ و گسترش فرهنگ ملی را به عنوان مهمترین هدف دنبال کنند. بیانیه سوم کنفرانس (۱۳۴۹) می گفت در دنیای مدرن که ارزش های اخلاقی و روحی در فرایند پیشرفت های تکنولوژیک متروک مانده اند، آموزش ایرانیان باید تلاش های ویژه ای برای حفاظت، تجدید و تکریم افتخارات فرهنگی ملی انجام دهد. کنفرانس پنجم قدمی فراتر نهاد و مسئولیت و رسالت مدارس را در کار در جهت «افزایش غرور ملی و وطن» ذکر کرد. در سال ۱۳۵۲ محمدرضاشاه به کنفرانس گفت که آموزش باید «فضای میهن پرستی» را تقویت کند و در راستای همین جمله این کنفرانس برنامه هایی برای گسترش پایه های میهن پرستی در مدارس تدوین کرد. از دیدگاه محمدرضاشاه، وفاداری ملی به معنای وفاداری به سلطنت مطلقه شاه بود. وی به عنوان صاحب تاج سلطنتی از معلمان در سمینار معلمان تهران خواست که روح خدای پرستی، شاه دوستی و وطن پرستی را در دانش آموزان تقویت کنند. براین اساس، عکس های شاه و خانواده سلطنتی و شعارهای انقلاب سفید دیوارهای کلاس های درس را منقش کرده بود. در صفحه اول کتاب های درسی عکس شاه، صفحه دوم عکس ملکه، صفحه سوم عکس ولیعهد و صفحه چهارم عکس اشرف بود. همچنین در محتوای کتاب ها مفاهیم وفاداری به شاه و قدردانی از فلسفه او دیده می شد. در واقع بسیاری از برنامه های آموزشی که طراحی و تدوین می شدند بیشتر در جهت تربیت فرزندان که حس میهن پرستی و شاه دوستی را تقویت می کنند تمرکز داشت. و البته در این بین، نظام آموزش عمومی، بیشترین نقش را در پیاده سازی تربیت جدید مورد نظر روشنفکران و سیاستمداران آن زمان ایفا می کرد. براین اساس، محتوای درسی دانش آموزان به گونه ای طراحی و تنظیم شده بود که تربیت مورد نظر ایشان را رقم بزند. بنابراین، تربیت انسان ایرانی به عنوان شهروندی که وفاداری به شاه و میهن پرستی از ویژگی های اصلی آنها باشد در دستور کار نظام آموزش عمومی قرار گرفته و جایگزین تربیت دینی گردید.

با شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷ امیدهای زیادی برای احیای «تربیت دینی» در کشور به وجود آمد. اما در سال‌های پس از انقلاب، با تکیه بر برخی تفاسیر از آیات قرآن کریم و همچنین مبتنی بر برخی از مکاتب اخلاقی و عرفانی، جدائی بین «تعلیم» و «تربیت» که از سال‌ها قبل کلید خورده بود مجدداً به رسمیت شناخته شد. و دو گانه «تعلیم» و «تربیت» به مانند دو جزیره جدا و به‌عنوان یک اصل محوری نظام «تعلیم و تربیت» رسمی کشور بدل شد. در اصل سوم از اصول آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۶/۱۱/۲۵ مجلس شورای اسلامی تأکید شده است که: «در نظام آموزش و پرورش باید تزکیه بر تعلیم تقدم داشته باشد». البته در این اصل به صراحت بر تقدم تزکیه بر تعلیم اشاره گردیده است ولی دلالت تلویحی این اصل آن است که «تعلیم» و «تربیت» دو جزیره مجزا از هم هستند و نسبت به یکدیگر تنها رابطه تقدم و تأخر دارند. در ذیل این اصل به چند نکته اشاره شده است: «تزکیه و پرورش درون نظام آموزش و پرورش باید دارای نظامی منسجم اهداف روشن و شیوه‌هایی معین باشد و از قابلیت ارزشیابی و اصلاح برخوردار باشد.» در این اصل به صراحت آموزش (انتقال معلومات) به‌طورکلی از پرورش مجزا و متفاوت تلقی شده است و در نهایت هم این اصل متولی خاصی برای این فعالیت‌ها در مدرسه و سطوح بالاتر مدیریت پیش‌بینی شده است که همان مربی تربیتی و ساختار معاونت پرورشی است. لذا گزاره «تزکیه مقدم بر تعلیم است» به‌عنوان یک شعار اساسی در دیوارهای بسیاری از مدارس نوشته شد و تلقی جدائی «تعلیم» از «تربیت» بیش از پیش در اذهان همگان رسوخ کرده و به یک باور عمومی تبدیل شد.

بر خلاف انتظارات و آرمان‌های اولیه انقلاب اسلامی که بر طبق آن می‌بایست «تربیت دینی» دانش‌آموزان محور اصلی تمامی فعالیت‌های آموزشی قرار بگیرد، متأسفانه همان‌طور که اشاره شد، در قدم اول بر جدائی حوزه «تعلیم» و «تربیت دینی» که از قبل از انقلاب اسلامی شکل گرفته بود در دوره انقلاب اسلامی نیز صحنه گذاشته شد و در قدم‌های بعدی «تربیت دینی» یک امر فرعی، دست دوم و بی‌اهمیت قلمداد گردیده و تقریباً به فراموشی سپرده شد. تغییر نام «دبستان» به «آموزشگاه»، به خوبی گویای این روند است.

دبستان اولین تجربه اجتماعی کودکان به شکل رسمی است که پس از خانواده، بیشترین نقش را در فرایند شکل‌گیری شخصیت آنان در ابعاد گوناگون بر عهده دارد. همچنین پایه‌های اصلی تفکر علمی و خلاقیت ذهنی که با پرورش حس کنجکاوی و کاوشگری در کودکان نهاده می‌شود، در سال‌های ارزشمند دبستان تقویت می‌گردد و به صورت کشف و نوآوری در دوران نوجوانی و جوانی تبلور و عینیت می‌یابد. به همین جهت این دوره باید نقطه عطف و مبنای آغازین هر نوع

برنامه‌ریزی و تحول به‌شمار آید (افروز، ۱۳۷۵، ص ۳۵۵). حال، دبستان به‌عنوان اولین و مهمترین مکان رسمی «تربیت» کودکان که با الهام از واژه «ادب» که یک مفهوم دینی مهم است و در تجربه تاریخی مسلمانان همواره با علم همنشین بوده است، تبدیل به «آموزشگاه» می‌شود تا بیان کند که نظام «تعلیم و تربیت» کنونی کشور کاملاً «آموزش محور» است و حتی عناوین مکان‌های آموزشی که ارتباطی با ابعاد تربیت دینی داشته باشند را نیز بر نمی‌تابد. براین اساس، می‌توان گفت نظام آموزش عمومی کنونی کشور به یک نظام «تربیت زدا» تبدیل شده است.

نتیجه‌گیری

علم یک مفهوم بنیادین در تمامی فرهنگ‌هاست و هرگونه تغییر در معنای آن می‌تواند تحولات عظیم فرهنگی را با خود در پی داشته باشد. در سنت اسلامی مفهوم علم معنایی عام داشته و شامل حوزه‌های وحی و نقل نیز می‌شده و در تجربه تاریخی مسلمانان، کاربرد مفهوم علم همواره در معنای فائز بوده است. به این معنا که کنشگر مسلمان طالب علم، معتقد است که مسیر علم‌آموزی همان مسیر فوز و فلاح و رستگاری وی است. از قرن نوزدهم به بعد به واسطه تحول معرفتی که در معنای علم به وجود آمد، کنشگر مسلمان با معنای جدیدی از علم مواجه شد که تاکنون سابقه نداشت. علم در معنای جدید به مانند یک ابزار ظرفیت‌های جدیدی را در جهت برای غلبه بر جهان‌های طبیعی و اجتماعی معرفی کرد و برای خود هیچ رسالتی دیگری قائل نشد. تحول معنای علم ساختارهای جدیدی را به وجود آورد که نظام آموزش عمومی کشور یکی از این ساختارهاست. نظام آموزش عمومی کشور که مبتنی بر آموزه‌های علم مدرن ساخت یافته، با تولید و ترویج معنای علم غالب در سطح جامعه تربیت جدیدی را برای دانش‌آموزان به عنوان کنشگران اصلی نظام آموزش عمومی رقم زده که با تربیت دینی در تقابل کامل قرار گرفته و منجر به حذف آن شده است. براین اساس، نظام آموزش عمومی کشور از همان ابتدا به دانش‌آموزان این نکته را آموزش می‌دهد که هدف ایشان از علم‌آموزی باید به یادسپاری و حفظ اطلاعات در جهت غلبه بر جهان‌های طبیعی و اجتماعی باشد. همین امر باعث به وجود آمدن شیوه تربیتی جدیدی شده است که در آن هدف اصلی علم‌آموزی که منطبق بر دستورات دینی باید کشف حقیقت و رسیدن به یقین و در نهایت فوز و فلاح و رستگاری انسان باشد جای خود را به غلبه بر جهان طبیعی و اجتماعی داده است.

منابع

۱. اسلام‌پور، حسن (۱۳۸۵)، «نگاهی به جایگاه علوم عقلی در میان علوم (با تأکید بر دیدگاه فارابی، غزالی و قطب الدین شیرازی)»، نشریه معارف عقلی، ش ۲.
۲. افروز، غلامعلی (۱۳۷۵)، «دبستان و تحول فرهنگی»، نشریه پیوند، زمستان، ش ۲۰۹.
۳. اقبال، مظفر (۱۳۹۶)، شکل‌گیری علم اسلامی، تهران: انتشارات ترجمان.
۴. اکبری، محمدعلی (۱۳۸۵)، سیاحت نامه ابراهیم بیگ: بیانیه جنبش مشروطه خواهی در ایران، تهران: دانشگاه تهران.
۵. انصاریان، حسین (۱۳۸۶)، عرفان اسلامی؛ شرح مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، قم: دارالعرفان.
۶. برنجکار، رضا (۱۳۹۱)، روش‌شناسی علم کلام، اصول استنباط و دفاع در عقاید، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث.
۷. بناری، علی همت (۱۳۸۳)، نگرشی بر تعامل فقه و تربیت: نقش فقه در تربیت، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۸. پارسانیا، حمید (۱۳۸۷)، «نسبت علم و فرهنگ»، نشریه راهبرد فرهنگ، سال اول، ش ۲.
۹. پارسانیا، حمید (۱۳۹۱)، جهان‌های اجتماعی، قم: کتاب فردا.
۱۰. پارسانیا، حمید (۱۳۹۲)، علم و فلسفه، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۱. جعفریان، رسول (۱۳۹۸)، سیر تحول مفهوم علم در متون حدیثی، ادبی، کلامی و فلسفی، قم: نشر مورخ.
۱۲. حسامی فر، عبدالرزاق (۱۳۹۳)، «نزاع علم و دین در قرن نوزدهم»، نشریه پژوهش‌های علم و دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، ش ۲، پاییز و زمستان.
۱۳. حسنی، محمد و نوید ادهم، مهدی (۱۳۹۱)، «تربیت یا تعلیم و تربیت: کدامیک؟»، پژوهش نامه تعلیم و تربیت، سال دوم، ش ۲.
۱۴. خولی، امین (۱۴۲۰)، دائرة المعارف الاسلامیة، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۱۵. دشتی، علی (۱۳۱۳)، «اندیشه‌ای در تعلیمات اجباری»، نشریه مهر، سال اول، ش ۱۲.
۱۶. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۵)، «جایگاه و گونه‌های روش عقلی در علم کلام»، نشریه معارف عقلی، ش ۳.
۱۷. رحمانیان، داریوش (۱۳۸۲)، انحطاط و عقب ماندگی ایرانیان و مسلمین، تبریز: دانشگاه تبریز.

۱۸. روزنتال، فرانتس (۱۳۹۲)، دانش پیروزمند؛ مفهوم علم در اسلام قرون وسطی، ترجمه: علیرضا پلاسید، تهران: نشر گستره.
۱۹. سوادى، محمدعلى (۱۳۹۱)، «عقل و نقل از منظر آیت الله جوادی آملی»، نشریه پژوهش‌های علم و دین، سال سوم پاییز و زمستان.
۲۰. شریعتمداری، علی (۱۳۷۴)، رسالت تربیتی مراکز آموزشی، تهران: انتشارات سمت.
۲۱. طباطبائی، محمد حسین (۱۳۷۸)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۲. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۱)، فقه و عقل، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۲۳. کاردان، علی محمد (۱۳۷۸)، فلسفه تعلیم و تربیت، تهران: انتشارات سمت.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۹۳)، اصول کافی، قم: دارالکتب.
۲۵. المامقانی، عبدالله (۱۴۲۳هـ)، مقیاس الهدایة فی علم الدرایة، قم: مؤسسه آل‌البیت.
۲۶. مجلسی، محمدباقر (۱۳۸۹)، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول علیهم السلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳هـ)، بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام، قم: دار احیاء التراث العربی.
۲۸. مطهری، مرتضی (۱۳۹۶)، بیست گفتار، تهران: انتشارات صدرا.
۲۹. مناشری، دیوید (۱۳۹۶)، نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن، ترجمه: حسین بادامچی و عرفان مصلح، تهران: حکمت سینا.
۳۰. نزهت بهمن (۱۳۸۸)، «نماد نور در ادبیات صوفیه»، نشریه مطالعات عرفانی، ش ۹، بهار و تابستان.
۳۱. نصری، عبدالله (۱۳۷۷)، «علم و فلسفه از دیدگاه علامه جعفری»، نشریه قبسات، ش ۸ و ۹.
32. Ross, Sydney (1962), *Scientist': The Story of a Word,* Annals of Science. London: press.
33. Schaffer, Simon (1986), "Scientific Discoveries and the End of Natural Philosophy," *Social Studies of Science*. London: Roltege.
34. Lewis, Bernard (1964), *The middle east and the west*, new York: harper and row.